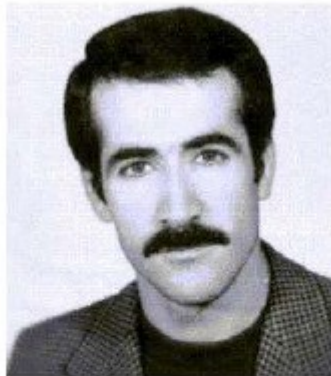


رفیق شهید سیف الله غیاثوند پزشک متعهد و سردار شجاع



شهادت شهریور ۱۳۶۷ - فاجعه ملی

رفیق سیف الله غیاثوند در سال ۱۳۳۱ در شهر نهاوند در یک خانواده زحمتکش متولد شد. پس از اتمام دوره ابتدایی و متوسطه در زادگاه خود، برای ادامه تحصیل به تهران رفت. در سال ۱۳۵۰ وارد دانشکده افسری نیروی زمینی شد و جزء پرسنل رسته ای در دانشکده پزشکی تبریز به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۵۶ پس از فارغ التحصیل شدن با

درجه ستوان یکم پزشکی سرگرم خدمت به مردم گردید. در همان حال، رفیق در تورم و بی‌سیاست و مبارزه روی آورد و در سال های دانشجویی یکی از فعالان جنبش دانشجویی به شمار می رفت.

سیف الله با شور و شوقی بی پایان در جنبش انقلابی مردم برضد رژیم شاه شرکت کرد. پس از پیروزی انقلاب، به خاطر محبوبیتی که در بین افسران و درجه داران گرهان خود داشت، به فرماندهی گرهان بهداری لشکر ۹۷ ژوهی اهواز برگزیده شد. در همین مقطع از زندگی کوتاه و پر بارش بود که به حزب توده ایران پیوست تا با بسیج تمام توان خود در راه استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی مبارزه کند. خصائل عالی انسانی و انقلابی سیف الله وقتی با عشق آگاهانه به حزب و زحمتکشان جوش خورد، به شخصیت او شکوفایی خاصی بخشید. رفیق برای انجام مأموریت های حزبی همواره خود را در حالت آماده باش کامل می دهد و چون عاشقی شریده خود را به آب و آتش می زند و شب و روز قرآن و آرام نمی شناخت. کسانی که در سال های پس از انقلاب با او در کار و مبارزه هم راه بوده اند، بی شک هیچ گاه خاطره این پزشک نظامی را که انسان دوستی، پیگیری و پشتکار، فداکاری و از خودگذشتگی صفت مشخصه اش بود، فراموش نخواهند کرد. چرا که به چشم خود دیده اند که او با محروم کردن خویش از ابتدایی ترین مواهب زندگی همانند دینار منظم همسر و فرزندان دلبنش، جز به حزب و مردم نمی اندیشید.

به نوشته یکی از دوستانش: «دکتر غیاثوند به عنوان یک افسر سپه پرمست، فداکار و شجاع از محبوبیت شایانی در میان پرسنل لشکر ۹۷ ژوهی اهواز برخوردار است و به عنوان یک پزشک متعهد با انسان دوست، خدمتگزار زحمتکشان، خصائل والای انسانیش زبانزد مردم جنوب کشور است. چند ماهی از انتخاب او به عنوان فرماندهی گرهان نگذشته بود که تجاوز عراق به ایران آغاز

گردید. از آن پس، او بیشتر مواقع همچون سرپازی جان برکف در خطوط مقدم جبهه در زیر رگبار گلوله و بارش خمپاره های دشمن سرگرم مداوای مجروحان بود. دوستی به نام «مزدک» که در آن روزها از نزدیک شاهد حماسه آفرینی های رفیق غیاثوند بوده است، در باره او خاطره زیر را نقل می کند:

«درست به خاطر دارم. روز پنج شنبه ۲۵ آبان ماه ۱۳۵۹ بود که نیروهای دشمن سوسنگرد را محاصره کرده بودند. من و تعدادی از همکاران برای حفظ جان از گزند ترکش خمپاره و توپ های دشمن که لاینقطع در اطرافمان فرود می آمد، درون گودالی پناه گرفته بودیم. پس از فروکش آتش دشمن از گودال خارج شدیم. در این وقت دکترغیاثوند را دیدیم که سرپاز مجروحی را بردوش گرفته و با خود به طرف عقب جبهه حمل می کند. به طرف او رفتم و گفتم: دکتر در خط مقدم چه می کنی؟ گفت: کمک پرستار و راننده آمبولانس از آمدن به جلو تو سیده بودند، من خودم آمدم تا اگر مجروحی را یافتم نجات دهم. در این اثنا متوجه شدم سرپاز مجروح عراقی است. گفتم: دکتر این سرپاز عراقی است. گفت: می دانم. من دکتروم. وظیفه من معالجه انسان ها است. برای من ایرانی و عراقی ندارد. او بیشتر وقت ها در خط مقدم بود. می گفت تا مجروح را به عقب جبهه حمل کنند داستان نوش دارو و مگرسه ابرابیت.»

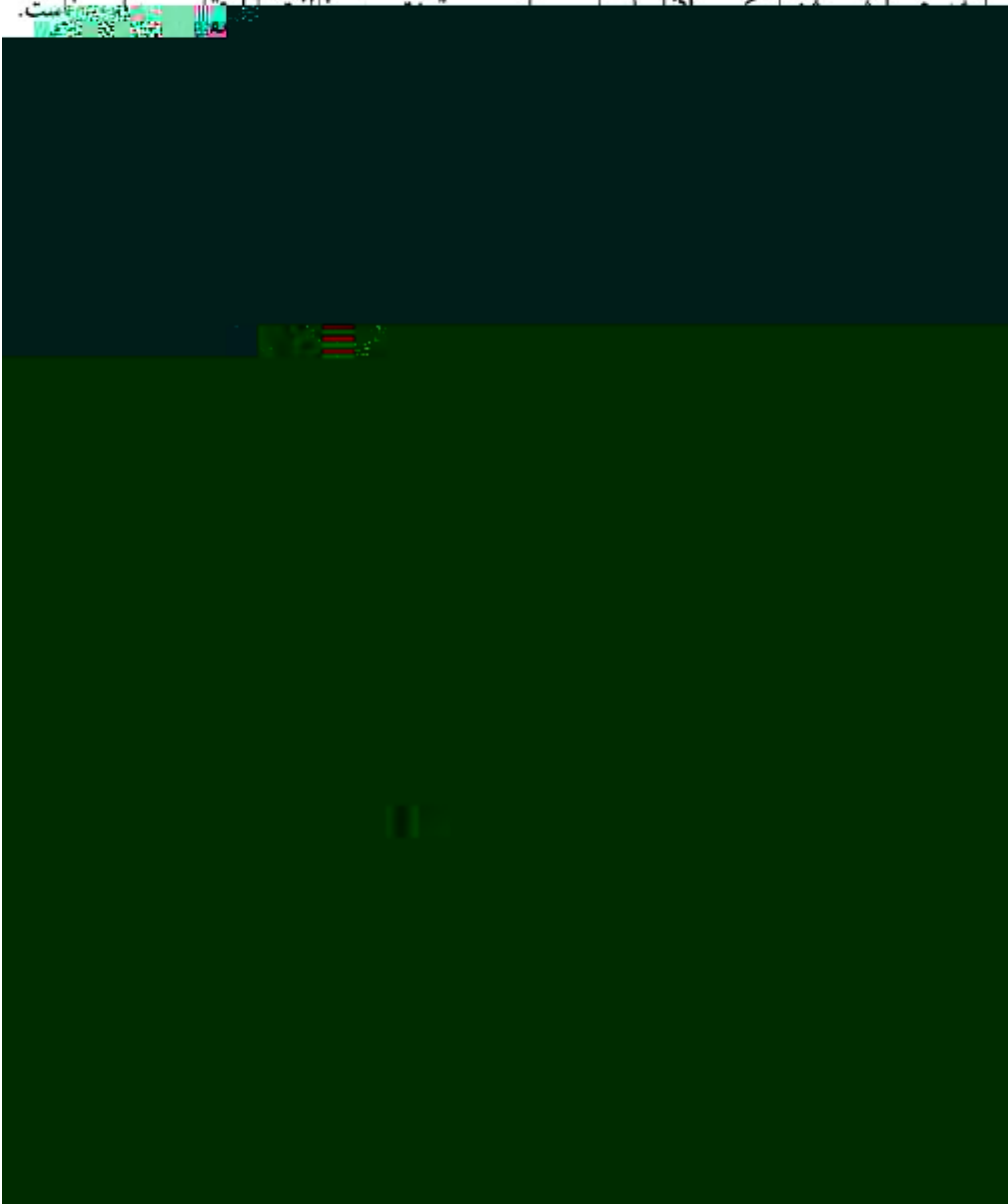
رفیق غیاثوند، مبتکر و ارائه دهنده طرح «سازمان دهی صوزینت های پزشکی» بود. در نتیجه چنانچه اندیشی های او، وقتی عملیات جنگی علیه نیروهای اشغالگر عراقی آغاز گردید، نیروهای امدادی تحت فرماندهی اش با هلیکوپترها و آمبولانس ها موفق شدند مجروحان را به پشت جبهه منتقل سازند و ج هزاران مجروح را از خطر مرگ حتمی نجات دهند.

بدین سان از شهریور ماه ۵۹ تا مهرماه ۶۱ به طور شبانه روزی در منطقه جنگی خدمت کرد. این مدت، چون اکثر پزشکان و مردم شهر را ترك کرده بودند، و به مناطق دیگری مهاجرت کرده بودن بسیاری از آنان که به دلایل گوناگون از جمله و به ویژه تنگدستی هم چنان در شهر سکونت داشتند، هنگام نیاز به دارو و درمان بی تامل راهی خانه دکتر واقع در محله کمپلری اهواز می شدند. دوست «مزدک» در این باره می گوید:

«دکتر خانه خود در اهواز را تبدیل به مطب کرد. يك تومان هم حق ویزیت تعیین کرد. لبخند پر لب به او می گفتم: دکتر این چه جور کار و کاسبی است! می گفت: مراجعین من افراد محروم و زحمتکش هستند و برایشان پرداخت حق ویزیت بالا مقدور نیست. به همین جهت ویزیت خود را يك تومان گذاشتم. پرداخت این مبلغ فشاری به کسی وارد نمی کند، درضمن برای کسی هم احساس حقارت سرشکستگی به بار نمی آورد و بدون شرمندگی با من روبرو می شود.»

آری در آن روزهای سخت، دکترغیاثوند، یا در جبهه یا در بیمارستان و یا در خانه خودش مشغول طبابت بود و به این خاطر بارها و بارها به او تقدیرنامه و عنوان «پزشک نمونه» داده شد.

محبوبیت رفیق غیاثوند در بین نظامیان و اهالی منطقه بیش از پیش افزایش می یافت و این امر هراس در دل دست اندرکاران دایره سیاسی - عقیدتی افکنده. مثلاً در حالی که فرمانده لشکر یک درجه



کتاب شهیدان حزب توده ایران

بی باکی، صراحت، درایت و مهربانی و صمیمیت این افسر توده ای از او تکیه گاهی مطمئن برای مشورت و نظرخواهی ساخته بود.

سرانجام با درگوفتن فاجعه، در برابر واپسین و دشوارترین گزینش و نبرد زندگی اش قرار گرفت و او با گزینش مرگ پرافتخار از گهر شرف و آرمان انسانی خود پیروزمندانه به دفاع پرداخت.

«در دادگاه ارتش که به ریاست ری شهری و دادستانی سرهنگ اتابکی انجام گرفت، دکتر با رشادت قابل تحسینی از عقاید خود به دفاع پرداخت و گفت: «هیچ گاه باور نمی کردم روزی این افتخار نصیبم گردد و در جایی قرار گیرم که روزی قهرمان بزرگ کشورمان خسرو روزبه قرار گرفته بود... در زندان هم سوگند یقراط را فراموش نکرد و از بامداد تا نیمی از شب با همه کمبودها و مشکلات به معاینه و معالجه زندانیان بیمار می پرداخت و همیشه از کمبود دارو و وسایل درمانی رنج می برد. و در این راستا لحظه ای از درگیری با مسئولین زندان باز نمی ایستاد تا جایی که طی گزارشی از سوی مسئولین، به لاجوردی جلاد چنین اظهار شده بود: «این دکتر ملحد به هیچ صراطی مستقیم نمی شود و ماندنش در این جا برای ما اسباب زحمت است.»

بدین ترتیب بود که در سال ۱۳۶۷ در فاجعه بزرگ ملی، سروان پزشک غیباثوند به جمع شهدای راه آزادی ایران زمین پیوست.

«... در سال ۱۳۶۳ پس از مشاجره و درگیری که بین زندانیان سیاسی با پاسداران رخ می دهد رفیق غیباثوند را به دلیل محبوبیت زیاد در بند همراه تعدادی دیگر به اتاق مخصوصی به نام «جهنم منتقل می کنند، جهنم در زندان قزل حصار توسط داود رحمانی رئیس جلاخان این زندان پایه گذاشته شده بود. و در آن شرایط فوق العاده حاکم بود و معمولاً زندانیان محبوس در اتاق جهنم دچار بیماری های علاج ناپذیر روحی و جسمی می شدند. رفیق غیباثوند بیش از چند ماه را در جهنم گذراند و علم رغم بیماری جسمی با روحیه محکم به بند بازگشت. بار دیگر به منظور خرد کردن روحیه او، وی را به بند مجاهدین منتقل کردند. او در بند مجاهدین نیز به سمبل مقاومت بدل شد و محبوبیتی بی نظیر در بین مجاهدین وفادار به آرمان هایشان پیدا کرد. رژیم با گزارش توأباین از این وضعیت اطلاع یافت رفیق به بند چپ ها بازگشت. زندانیان سیاسی به یاد دارند که مجاهدین در بند، پس از انتقال سروا غیباثوند در هر فرصتی در بهداری، ملاقات، هواخوری و... وقتی با چپ ها برخورد می کردند، ما احترام عمیق و سلام های مخصوص به «سروان» می رساندند...»